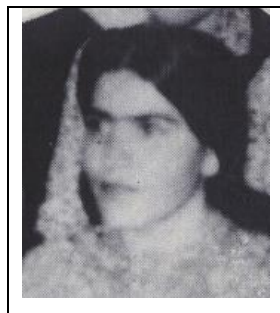


رفیق خدیجه ارفع



رفیق خدیجه ارفع که در سازمان ما با اسم مستعار " آزاده" نامیده می شد، در سال 1338 در یک خانواده سنتی لُر در یکی از روستاهای نورآباد ممسنی شیراز به دنیا آمد. پدرش آخوند ده و مدافع سنت های کهنه و ارتجاعی بود. او از کودکی

در محیط خانه با دیکتاتوری آخوندی و ارزش های ارتجاعی روحانیت و در محیط زندگی با فقر و فلاکت و عقب ماندگی ریشه داری که در روستاهای کشور ما بیداد می کند، از نزدیک آشنا شد و حاصل آن کینه ی طبقاتی عمیقی نسبت به بهره کشان و تارک اندیشان بود که همواره در قلب او زبانه می کشید. خدیجه خیلی زود این نکته را دریافت که ارزش های ارتجاعی حاکم بر خانواده و سنت های عقب مانده زندگی عشیره ای خواهان اسارت او به منزله یک زن در کار خانگی است و مصمم شد که با این برده سازی تا به آخر بجنگد. اولین پیروزی او این بود که توانست تحصیلات خود را تا اخذ دیپلم ادامه دهد و پس از آن برای آغاز تحصیلات دانشگاهی به تهران بیاید. ورود او در سال 56 به دانشکده علوم اجتماعی تهران، قبل از هر چیز یک پیروزی لذت بخش در چنین نبرد تن به تنی بود. ورود او به دانشگاه مصادف با رشد شتابان اعتلاء انقلابی کشور ما بود که به طور مداوم با نزدیکی قیام بهمن 57 اوج می گرفت. بیداری بزرگ آغاز شده بود و قیام توده ای علیه بردگی در پیش بود و خدیجه که تا کنون به عنوان یک زن، به طور فردی برای دست یابی به اشتغال و هویت اجتماعی می جنگید، اکنون با درک تازه ای از آزادی به نبرد اجتماعی بزرگی پیوست که تمام توده های میلیونی و منجمله توده وسیع زنان که بر علیه بردگی مضاعف می جنگیدند و در آن شرکت داشتند. اما خدیجه که در عین حال پیوند عمیقی با توده های ستم دیده داشت و با تمام وجود به سعادت و آزادی آنان می اندیشید، نه تنها با عزم راسخ به جنبش انقلابی روی آورد، بلکه با پذیرش جهان بینی کمونیستی، به آرمان پرولتاریا که خواهان مبارزه قطعی و تا به آخر با بهره کشی و خود کامگی است پیوست. دختر ملای ده، اکنون به یک رزمنده کمونیست تبدیل شده

بود و دارا بودن چنین کارنامه ای قبل از بیست سالگی بیانگر ظرفیت انقلابی خدیجه و نیز ظرفیت بالقوه ای است که اینک در توده زنان جامعه ما به وجود آمده است.

خدیجه که در سال 56 به طور فعال در جنبش انقلابی دانشجویی شرکت داشت، به سرعت به صورت یکی از پیش گامان فعال این جنبش در آمد و فعالیت تشکیلاتی خود را با سازمان فدائی آغاز کرد و آن گاه با اعلام موجودیت " راه کارگر" در سال 58، به این سازمان پیوست. او از همان آغاز در صفوف سازمان ما به عنوان یک رزمنده پرشور و سخت کوش به خوبی درخشید. به طور نمونه او در دوره ای که در تهران فعالیت می کرد، و در ارگان رهبری یکی از مناطق تهران مسئول توزیع بود، آمار توزیع نشریه " راه کارگر" در حوزه تحت پوشش ارگان او همواره بالاترین رقم را داشت.

خدیجه با این که به دلیل پرکاری و سخت کوشی ویژه ای که داشت نسبت به دیگران نیز سختگیر بود، در عین حال با تمام رفقاییش پیوند عمیق دوستی داشت. برخورد او با رفقاییش ساده و بی آرایش بود و با حوصله و دل سوزی کامل برای رفع نقاط ضعف تشکیلاتی و بهبود فعالیت آنها تلاش می کرد. از این رو رفقای که با او کار می کردند، در عین حال که به دلیل روحیه قوی و تلاش خستگی ناپذیر خدیجه، اتوریته معنوی او را به طور طبیعی می پذیرفتند، اما روح پر صفا و عاری از غرورش و برخورد ساده و روانش موجب می شد که او را کاملاً به خود نزدیک احساس کنند و پیوندی سرشار از دوستی با او داشته باشند.

خدیجه در دوران بعد از 30 خرداد که رژیم ددمنش فقها سرکوب خونین و وحشیانه خود را شدت داد، بدون هیچ گونه تزلزلی به مبارزه انقلابی خود ادامه داد و تلاش خود را مضاعف ساخت. جسارت و بی باکی اش در شرایط سخت مبارزاتی، او را که همواره در میان رفقاییش، شور انقلابی و اعتماد به نفس می پراکند به الگوی برجسته رزمندگی کمونیستی، تبدیل کرده بود. او بارها از سازمان تقاضا کرد که او را به کردستان اعزام کنند تا به عنوان یک زن کمونیست در صفوف پیشمرگه های سازمان بجنگد.

خدیجه که از اواخر سال 58 به شیراز منتقل شده و به عنوان یکی از مسئولین توانای تشکیلات شیراز سازمان، فعالیت انقلابی اش را ادامه می داد، در سال 60 با رفیق چنگیز احمدی ازدواج کرد. پیوند زناشوئی او با چنگیز که فرزند راستین خلق و معلمی آزموده و چهره ای واقعاً توده ای بود، او را کامل تر و پخته تر ساخت. این دو

فرزند شایسته خلق، دوشادوش یک دیگر تا لحظه مرگ پر شکوه خود با وفاداری کامل به توده ها در راه آزادی و سوسیالیسم، دلاورانه جنگیدند.

خدیجه که در میان مردم عادی و زحمت کش بزرگ شده بود، و به خوبی با روحیات آنها آشنائی داشت، به راحتی می توانست با مردم جوش بخورد و به زبان ساده با آنها گفتگو نماید. از این رو از اواخر سال 60 که با نقد پوپولیسم، سمت گیری توده ای و کارگری سازمان آغاز شد، خدیجه که برای کار خلاق در میان توده ها ساخته شده بود، با شور فراوان از آن استقبال کرد و فعالانه در جهت تحقق آن تلاش کرد. در اواسط سال 61 در تجدید سازمان تشکیلات جنوب، رفیق خدیجه به عضویت کمیته فارس برگزیده شد. او اکنون بر مبنای تجربه پربار مبارزاتی اش، خود را به عنوان یک کادر رزمنده، سازمانگر و توانا در کار توده ای، به خوبی به اثبات رسانده بود.

خدیجه در سال 61 توسط دژخیمان رژیم دستگیر شد و به شدت تحت شکنجه قرار گرفت. او که یک شیر زن کمونیست بود با دلیری و جسارت خاصی که شایسته او بود، در برابر شکنجه های قرون وسطایی رژیم ایستادگی کرد و اسرار سازمانی را با امانت و وفا داری کامل حفظ کرد.

رفیق خدیجه در سال 62 توسط دژخیمان ولایت فقیه که او را به خاطر اعتقاد بی پایان به آزادی و سوسیالیسم، دشمن آشتی ناپذیر جمهوری اسلامی می دانستند، به جوخه اعدام سپرده شد. اما روح آزاد خدیجه که یکی از جلوه های درخشان بیداری بزرگ زنان جامعه ما در انقلاب بهمن بود، در انقلاب نوینی که در حال تکوین است، در کالبد نسل تازه ای از زنان رزمنده و کمونیست، تجدید حیات خواهد یافت.